

"دگرگونی" اثر میشل بوتور

زهرا طهماسبی (مهتاب)

جهان داستان با وسعتی سترگ مامن بسیاری از انسان‌هاست. انسان امروزی تنها وبی هویت شده است و در گستره گیتی به دنبال هویت گمشده‌ای است که آرامش و آسایش را به او بازگرداند. بسیاری از ما به دنبال لحظه‌ای آرامش خیال شاید ساعت‌ها می‌اندیشیم و بی‌درنگ در لحظه‌ای ناخودآگاه به دنیای ماورایی و حضور انسان پی می‌بریم. انسان در دنیای گفت و گوی تمدن‌ها دهکده‌ی جهانی احساس تنهایی می‌کند و تنها در لایه‌های درونی خودش در جست‌وجوی حقیقت از دست رفته است. برآستی انسان چگونه می‌تواند به آرامش واقعی برسد.

میشل بوتور معتقد است: "رمان روایتی تخیلی است که از واقعیت تقلید می‌کند، اما به محض این که به عنوان زبانی نو، خود و زبان و دستور زبان جدیدی را به ما تحمیل می‌کند و همچنین روشی جدید را برای

ارتباط با اطلاعات انتخاب شده به ما نشان می‌دهد و تفاوت خود را با آن چه هر روز گفته می‌شود بیان می‌کند مانند شعر تجلی می‌کند.

همه‌ی آثار بزرگ حتی پر بارترین آن‌ها حتی پر ادعا ترین آن‌ها می‌خواهند به این رویای عظیم - که با خواندنشان ساعتی را بگذرانیم و سرگرم شویم - برسند.

می‌خواهند به این اسطوره متراکم و به تجارت غیر قابل شمارش برسند اما نقشی کاملاً متفاوت و موثر بازی می‌کنند آن‌ها بینش ما را از دنیا و بر خورد ما را با آن تغییر می‌دهند و در نتیجه موجب تغییر جهان می‌شوند. آیا چنین تعهدی شایسته حداکثر کوشش



نیست."

«میشل بوتور» جز آن دسته از نویسندگانی است که در تاریخ ادبیات فرانسه در کنار نویسندگانی چون «ناتالی ساروت» و «آلن رب گریه» به ثبت رسیده است و «دگرگونی» (۱۹۷۵) بعد از «گذر از میلان» و «برنامه‌ریزی زمانی» با تأویل‌های بسیار - برنده‌ی جایزه «تئوفراست رنودو» -، موجب شد تا خوانندگان زیادی را به خود جلب کند. بوتور در رشته‌ی فلسفه تحصیل کرد از همان ابتدا شعر می‌سرود. همیشه از راه تدریس زندگی‌اش را گذراند. سال‌ها در انگیزه‌ی سفر و هیجان‌ات ناشی از آن به کشورهای مختلف سفر کرد و در سال ۱۹۵۰ برای تدریس فرانسه به مدت یک سال به مصر منطقه مینه فراغت رفت و در سال ۱۹۶۰ به عنوان استاد به امریکا سفر کرد و در «فیلادلفیا» و «رومونت» زندگی کرد. مدت شش سال این سفر به طول انجامید.

کتاب‌های «متحرک» و «۸۱۰۰۰۰ لیترا آب در ثانیه» و «درجات» از جمله رمان‌های او محسوب می‌شوند که «درجات» رمانی خشک و دشوار درباره‌ی آموزش است.

بوتور معتقد است: «(متحرک‌ها) یکی از ناب‌ترین لحظات زندگی‌اش بوده است.

«دگرگونی» روایت زندگی مرد میان‌سالی است که در گیرودار ماجرای عاشقانه‌ای رنگ می‌بازند و در جست‌وجوی هستی از دست رفته به درون خودش نقب می‌زند و در این حال و هوا آنچه به کنشی واقعی



در او می‌انجامد واقعیت تغییر یافته اوست که در انتها منجر به تصمیمی متفاوت شود. این کندوکاو درونی شخصیت اصلی رمان، زوال آدمی است که هیچ‌گاه با خودش تنها نبوده و در خیال پردازی‌های ماهرانه شخصی عاشق پیشه قلمداد می‌کرده است. او برای مقابله با واقعیات و رودررویی با آنها لحظه‌لحظه‌ی زندگی‌اش را همچون پلان‌های یک فیلم به تصویر می‌کشد که مخاطب از شنیدن آن به هیچ روی خسته نمی‌شود و درگیر بازی‌های سرنوشت راوی می‌شود.

"متن بافته‌ای از نقل قول‌های برگرفته از مراکز بی‌شمار فرهنگ است. نویسنده همانند دوبار و پکوشه آن نسخه برداری ابدی، که هم زوان متعالی و مضحک نموده و بلاهت بی‌حدشان دقیقاً حاکی از حقیقت نوشتار است، تنها می‌تواند به تقلید از حالتی پیردلزد که همواره پیشین بوده و هیچ‌گاه اصیل نیست. تنها توان او در به هم آمیختن نوشته‌ها، رویارو ساختن پاره‌ای نوشته‌ها با پاره‌ای نوشته‌های دیگر به گونه‌ای

است که هرگز بر هیچ یک از آن‌ها اتکا نمی‌شود. " در این رمان نیز با این نقل قول‌های فرهنگی، نام مکان‌های تاریخی، نام اشخاص معروف هنری و تاریخی و ... روبه‌رو هستیم.

نیکلاپوسن - نقاش فرانسوی -، کلود لورن - نقاش فرانسوی، جان لورنز برنینی - پیکرتراش، لااستامپانام - روزنامه ایتالیایی، کوما - نام شهری باستانی و ... استفاده شده است که به استواری و قدمت متن و درگیری‌های فکری خواننده بسیار کمک می‌کند. قطار نماد زندگی است، حرکت‌ها و سکون‌هایش از آن جهت به زندگی شباهت دارد که همچون زندگی تولد و مرگ را با هم دارد. این رمان در قطار روایت می‌شود. «لئون دلمن» ماجرای عاشقانه‌اش که در همین قطار شروع شده را در ذهن به تصویر می‌کشد و مخاطب نیز به عنوان یکی از مسافران قطار پاریس - روم در کویه درجه‌ی سه حضور می‌یابد و نامی برای خود می‌گزیند.



«میشل بوتور» به عنوان یکی از پیشگامان «رمان نو» بانگ‌های منحصر و نیم‌نگاهی به رمان سنتی توانسته به نوعی از «رمان نو» دست پیدا کند که در نوع خود بی‌نظیر است و در واقع او نویسنده‌ای صاحب سبک است که با شیوه‌ای کاملاً متفاوت از پیشگامان «رمان نو» محسوب می‌شود.

«رمان نو» حکایت از نویسندگانی است که به شخصیت محوری رمان تکیه نمی‌کنند و روان‌شناختی مسائل را مهم نمی‌شمرند، در «رمان نو» مساله رقابت

کردن با هویت شخصی و نشان دادن زوال آدمی مهم نیست بلکه دقت‌هایی که در مقابل واقعیت قرار می‌گیرد یکی از اصولی است که آنها به آن تکیه دارند و در «دگرگونی» ما می‌توانیم با حضور در لایه‌های درونی روایت رمان به این مهم دست پیدا کنیم که قهرمان، دیگر مرکز رمان نیست و «شما» ی میانی بین اول شخص و سوم شخص که قهرمان رمان را مورد خطاب قرار می‌دهد، فاصله‌هایی هستند که توسط نویسنده به وجود آمده تا مرکزیت زدایی قهرمان حفظ شود. این مرکززدایی در ساختاریت متن یکی از مفاهیم کلی است که در پست‌مدرن به آن توجه می‌شود.

«دریدا» در مقاله‌ی مهم خود با نام «ساختار، نشانه و بازی در گفتمان علوم انسانی» درباره‌ی مرکز یا محور و کلام این گونه اظهار می‌دارد که «هرگز نمی‌توانسته در شکل یک حضور - بودن به تصویر در آمده که مرکز هیچ جای طبیعی نداشته و یک مکان تثبیت شده نبود، بلکه یک کار کرد، و نوعی نامکان است که بی‌نهایت جایگزینی‌های نشانه‌هایی

در آن جا به بازی در می آیند.»

با استناد به این فرآیند اگر داستان «دگرگونی» بخواید فرافکنی روایتی را بدون حضور قهرمان به پایان برساند به طور یقین از عهده برآمده و موفق بوده است. روایت زندگی بدون اتکا به لایه های درونی راوی حکم درون مایه داستان را یافته است.

«لئون دلمن» تمام خاطرات را در سفر بیست و چند ساعته اش در قطار پاریس - روم همچون فیلمی به تصویر می کشد که پلان ها یکی پس از دیگری در پردهی ذهنش به تصویر می آیند و این تغییرات همگی در دگرگونی او موثر است. یکی از محورهای اصلی رمان تقابل عشق به جنس مخالف و عشق به مکان های تاریخی است.

راوی در وادی عشق، عشقی خاص به اماکن و بناهای تاریخی دارد و اصولاً در کشف و تسلط به آن به عشق دست به هر کاری می زند. او پاریس و رم را عاشقانه می ستاید:

"گرچه بیش از آشنایی با سیسیل از بناهای با اهمیت رم بازدید کرده بودید و از حال و حوای این شهر خوششان می آمد ... در پاریس رویای رم را در سر می چروانید." (رمان دگرگونی صفحه ی ۷۱)



سیسیل و هانریت هر کدام به نوعی زنهای زندگی شخصیت اصلی رمان را تشکیل می دهند، و انتخاب بین معشوقه (سیسیل) و هانریت (همسرش) ابتدا کاری بس دشوار جلوه می کند؛ اما با سیر خاطرات در ذهنش به این نتیجه می رسد انتخاب بین زن ها نیست بلکه تردید در انتخاب شهر رم - پاریس است.

شهر «رم» تجلی گاه عشق او به سیسیل همان جایی است که سیسیل با او به آشکارسازی

رازهای شهر تاریخی رم با بناهای تاریخی همت گماشته است و معشوقه اصلی -رم- است نه سیل. سیل تنها راهنمای سفر اوست که به خاطر اشتراکات در هم حسی به خاطر «روم» با «دلمن» گره خورده است.

«میشل بوتور» معتقد است: (رمان نوعی بازی نیست، بلکه کاری است که در جدی بودنش جای بحث نیست و به آهستگی به سوی نوع جدیدی از شعر که هم حماسی است و هم تعلیمی، به پیش می‌رود.)

تصویرها و مفاهیم با تاویل‌های شاعرانه در دام حلقه‌های گرفتار می‌آیند که دگرگونی را می‌سازد. آهستگی روایت هیچ صدمه‌ای بر پیکره داستان نمی‌زند و بر عکس تداعی حرکت قطار را می‌کند از آن جهت که روایت داستان نیز در قطار باز گو می‌شود بسیار جالب و در خور توجه است.

زیان در این ساختار با مخاطب بیگانه نیست و به شیوه‌ی مخاطب - دوم شخصی - به یاری مفهوم و تعیین راه به روایت کمک می‌کند و از حال و گذشته و آینده سخن به میان می‌آورد.

«لئون دلمن» در سکوی ایستگاه لیون رمانی را می‌خرد اما هیچگاه آن را نمی‌خواند و حتی نمی‌گشاید و تا پایان سفر تنها در جاهایی که می‌خواهد از کوبه‌اش خارج شود آن را به جای خود می‌گذارد و در پایان تصمیم می‌گیرد رمانی از دگرگونی خودش بنویسد. که به نظر می‌رسد که این رمان ناخوانده شده همین روایتی است که از همان صفحه‌ی نخست مخاطب با آن درگیر بوده و به خواندن آن همت گماشته است.

«از خلال چشم‌اندازهای میان دو شهر در روحان پدید آمده است دوباره از راه نوشتار برای خود زنده کنید، و بروید به سوی این کتاب آبی و ضروری که طرحش را در دستتان دارید. رمان دگرگونی ص ۳۲۴»

در رمان «دگرگونی» مهارت خاص «میشل بوتور» را در معرفی بناهای تاریخی و عشق شخصیت اصلی رمان را به مکان‌های تاریخی می‌بینیم به گونه‌ای که مخاطب در تجسم آنها خسته نمی‌شود و لذت می‌برد.

شهر «رم» شهر بناهای تاریخی و فضاهایی با معماری‌های منحصر به فرد میعادگاه عشقی دلمون است اما این تردید در عشق او را به عشقی والا تر می‌رساند عشق به رم.

رمان دگرگونی با موضوعی پیش پا افتاده اما روایتی متفاوت جریان رمان را با ریتمی به آهستگی و پیوستگی حرکت قطار تبدیل می‌کند. ایستگاه‌های بین پاریس و رم زندگی در پاریس برای «لئون» یکتاواخت شده است و در رم حال و هوای آزادانه‌تری و سعادت‌مندانه‌تری در آرزوی اوست و این تصورات همه از آنجا نشات می‌گیرد و که فضا و مکان

پاریس برای او یکنواخت شده است و زندگی او را بی معنا کرده است. تفکرات و تردیدهای او در سفرگاهی او را به جای و کیلی که باید از خودش دفاع کند بر می‌انگیزد و او تصمیم بر آن دارد تکلیف خود را با زندگی‌اش یکسره کند.



«تو قادر نبوده‌ای برایم فراهم کنی، و البته من هم نتوانستم از آن بهره‌مندت سازم این را قبول دارم. اذعان می‌کنم که در حقت کوتاهی کرده‌ام. باشد، همه سرزنش‌هایت را می‌پذیرم. همه تقصیرهایی را که به من نسبت بدهی به گردن می‌گیرم، اگر این کارها بتواند کوچکترین تسلائی به تو بخشد. رمان دگرگونی ص ۱۸۵»

خانه شماره ۵۶ خانه سسیل و خانه شماره ۱۵ میدان پانتون خانه هانریت، هیچکدام مایه آرامش «لئون دلمن» نیست او در همه جا به فکر خودش است خودی که در زندگی با «هانریت» و چهار بچه از هم گسسته شده و او را پیر کرده است و همه از آن جهت که «هانریت» مقصر است نیست بلکه او خود آنی بوده است که بتوان زندگی هانریت را متحول سازد.

پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

- مقاله درباره ی تکنیک رمان، میشل بوتور، مترجم هاله مرزبان، مجله کیهان فرهنگی.
- درباره پست مدرنیسم، تدوین و ترجمه پیام یزدان جو، نشر مرکز، ۱۳۸۵.
- دگرگونی، میشل بوتور، مترجم مهستی بحرینی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۵.